

گفتیم اصول در میان شیعه از دل علم کلام برآمد و نکته دومی که اشاره کردیم این بود که گفتیم هرچه از عصر نصوص دورتر شدیم نیاز به فقه و اصول بیشتر شد، اشاره کردم که این دوری از عصر نصوص، میتواند هم دوری زمانی و هم دوری مکانی باشد، دوری زمانی به این معنا که مثلاً شما در روزگار فعلی که زندگی میکنید طبیعتاً دسترسی زمانی به دوره اهل بیت(ع) ندارید، اما دوری مکانی به این معنا که مثلاً فرض بفرمایید افراد در مدینه زندگی میکردند امام(ع) در سامرا بودند، یا فردی در کوفه بود ائمه(ع) در اون مقطع در مدینه بودند دسترسی‌ها هم مثل الان نبوده دسترسی‌های سختی بوده‌است، بخصوص در دو دوره زمانی یکی دوره امام کاظم و یکی دوره امام عسکری، اساساً دسترسی به ائمه(ع) بسیار محدود شد، پس یکی از مواقعی هم که نیاز به فقه را برمی‌انگیخت و نیاز به فقه باعث نیاز به اصول میشد این دوری مکانی از اهل بیت(ع) بود لذا میبینید در همان دوره ائمه(ع) هم بعضی از اصحاب آنها و بزرگان شیعه شروع به نوعی بحث اصولی کردند که اسمش را دوره ماقبل تالیف گذاشتیم و از هشام ابن حکم و هشام ابن سالم و همچنین یونس ابن عبدالرحمن هم یاد کردیم.

ما سراغ فقه میرویم برای اینکه از دل روایات حکم استفاده نمیشود، وقتی به سراغ فقه میرویم نیاز به اصول پیدا میکنیم، همین هدف است، الان هم اگر کسی فرضاً یک توضیح المسائلی امام زمان(عج) بفرستد ممهور به مهر گرامی حضرت، همه احکام هم در آن باشد، فقه دیگر لازم نیست، اصول برای این است که شما ابزاری برای فقه پیدا کنید، فقه ابزاری است برای اینکه ما بتوانیم احکام را به دست بیاوریم، خب اگر از قبل همه احکام را به ما بدهند، دیگر احتیاجی به فقه و اصول پیدا نمیشود.

بعد وارد بحث مراحل چهارگانه علم اصول شدیم در میان شیعه، که مرحله ماقبل تالیف را اشاره کردیم و گفتیم بیشتر در این مرحله پیوند بین کلام و اصول است و اصول در میان متکلمین شیعه پیدا میشود، مرحله دوم که مرحله تالیف علم اصول باشد، دوره ای است که شخصیت



ممتازش مرحوم مفید است، که یک مقداری در رابطه با او صحبت میکنیم فقط دو نکته بسیار مهم در این دوره وجود دارد، یکی ستیزی است که شیعیان در این دوره با قیاس و رأی دارند، در میان شیعیان مقابله با قیاس بسیار پررنگ است، البته این فقط در میان شیعه نیست، برخی از اهل حدیث در میان اهل سنت هم اینگونه بوده اند، مثل ظاهریه و گروه هایی از این دست با قیاس مخالف بودند.

نکته دوم که وجه ممتاز این دوره است و بسیار ارزشمند است بحث مقابله و مخالفت با خبر واحد است، خبر واحد را در این دوره فقهای شیعه قبول ندارند. سید مرتضی رد کرده است. شیخ مفید به نوعی نقل شده که رد کرده اند، به جای این نقش اجماع پررنگ میشود، چون با خبر واحد در حقیقت ما مشکلات بسیار زیادی را در فقه حل میکنیم در نتیجه نبود خبر واحد فقهای ما را در آن دوره به اجماع کشانده است. لذا مثلاً شما کتاب ناصریات سید مرتضی را نگاه کنید مرتب ادعای اجماع میکند، یا بعداً ابن زهره که از تابعین همین دوره‌ها است را نگاه بکنید میبینید چقدر ادعای اجماع در آثارش زیاد است، پس پررنگ شدن اجماع در آن دوره فرع یکی از مسائل بسیار مهمی است که مربوط به ویژگی‌های مرحله دوم علم اصول یعنی مخالفت با خبر واحد است، نکته دیگری را اشاره کردیم که بحث ابن جنید بود، ابن جنید اسکافی که از فقهای آن دوره ماست دقیقاً این دو ویژگی را برخلافش دارد، قیاس را قبول دارد و دیروز احتمال میدهم در لسان من سبق لسان کرده باشم گفته باشم که خبر واحد را قبول ندارد ولی نه خبر واحد رو قبول دارد، در حقیقت در این دو مبنا نزدیک به فقهای اهل سنت در آن دوره است.

یکی از مسائلی که شیخ مفید دارد کتاب هایش است که یکی «التذکرة باصول الفقه» است و یکی دیگر «اوائل المقالات»^۱ است که از مرحوم شیخ در دست هست. بحث مهم دیگری که از شیخ مفید باید به آن توجه بکنیم بحث این است که مرحوم شیخ مفید اصول احکام شرعی را

۱- اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات



سه چیز میداند، دقت کنید ما الان میگوییم حجج چند تاست؟ چهارتا، خب این حجج در کلام شیخ مفید سه تا است. کتاب خدا، سنت پیامبر(ص) و اقوال معصومین(ع)، و نکته مهمی که باز در اینجا وجود دارد این است که ایشان راه رسیدن به این سه تا را یکی از راه عقل یکی زبان و یکی خبر میداند، زبان یعنی مشافهة، شما مستقیم بروید از امام بشنوید، یکی عقل میداند که مستقلات عقلی و غیر مستقلات عقلی و ملازمات عقلی باشد و یکی هم، اینکه خبری به شما داده شود. این هم در کلمات مرحوم شیخ وجود دارد، و از شاگردان شیخ یکی سید رضی است که دیروز یک نکته راجع بهش عرض کردیم، سید مرتضی (م ۴۵۰)، مرحوم شیخ طوسی (م ۴۶۰)، ابوالفتح کراچی (م ۴۵۰)، ابویعلی جعفری (م ۴۶۵) و جعفر بن محمد دوریستی (م ۳۸۰)، ابن الکوفی و سلار (م ۴۶۳) که به این سلار خواهیم رسید.

سید مرتضی؛

شخصیت مهم دیگر در این دوره دوم، قبل از همین مرحله شکوفایی، سید مرتضی است که البته برخی اعتراض دارند، ما چون مطابق مشی مرحوم شهابی فکر میکنم در اینجا یا آقای سبحانی مشی کردیم، دوره شکوفایی علم اصول را با شیخ طوسی شروع کردیم ولی برخی میگویند نه، دوره شکوفایی را میشود در دوره سید مرتضی هم قرار داد از شیخ مفید تا مرگ سید مرتضی (۴۳۶ ه.ق) رئیس جامعه شیعه سید مرتضی است، اولاً یک نکته ای بگوییم، یکی از مواردی که در آن مقطع مهم است این است که جامعه سادات در این روزگار نقیب داشتند، به آنها هم سید نمیگفتند بلکه شریف میگفتند، این هم میدانید که شریف رضی، میگویند الان نهج البلاغه از کیست؟ میگوییم شریف رضی، ما میگوییم شاید شریف اسمش است، شریف یعنی سید، الان هم در مصر سادات وجود دارند. سید سنی هم داریم، سادات مصر اولاد پیامبراند بیشتر هم حسنی هستند، به آنها شریف هم میگویند، ثبت هم میشود، دفتر هم دارند، یک رئیسی هم دارند



که نقیب اینها بوده و معمولا جایگاه حکومتی هم داشته‌است، علت اصلی اینکه اینها هم یک رئیس پیدا میکردند بحث خمسی بوده که بهشون پرداخت می‌شده‌است، در آن دوره به شریف، خمس هم از طرف حکومت، در بعضی از مناطق یا بعضی از ادوار پرداخت می‌شده‌است.

سید مرتضی علاوه بر اینکه زعیم فقهی شیعه است، رئیس سادات هم بوده و این جایگاه بسیار بلند و از نظر اجتماعی برجسته ای به او می‌دهد، ما برخی از فقها را داشتیم که در دوره خودشان خیلی غریب زندگی کردند، بروید زندگی شهید ثانی را ببینید که با چه مصیبتی این انسان زندگی کرده است، زندگی شهید ثانی درناک است تقریبا تمام عمر در حال فرار بوده‌است اما برخی‌شان اقبال دنیا هم بوده مثلا فرض بفرمایید خود سید مرتضی که به او ابوالثمانین میگفتند و یکی از القابش بوده، است، میگویند هشتاد سال عمر کرد هشتاد تا کتاب داشت، به قولی هشتاد تا مسجد داشت، هشتاد تا ده داشت .. حالا مواردی که در موردش میگویند. پس از این دوره سید مرتضی است که کتاب های *الدریعة الی أصول الشیعة*، *جواب المسائل التبتانیات*، *مسئلة فی الإجماع و ابطال العمل بأخبار الآحاد* از جمله کتاب های ایشان است. گفتیم که در این دوره اعتقاد مرحوم سید تبعا به استادش مرحوم شیخ مفید بیشتر در اجماع و تکیه بر اجماع است. از شاگردان سید مرتضی هم میتوان از مرحوم شیخ طوسی و حمزة ابن عبدالعزیز دیلمی و قاضی ابن برّاج، نظام الدین دیلمی و قاضی کراجکی یاد کرد. ببینید اینجا چندین اسم دیلمی دیدید، دیلم جزو مناطق شمالی ایران و حوالی رشت است، دیلمی چرا این مقدر فقهای بزرگ دارد؟ به خاطر وجود آل بویه بوده است. آل بویه یک حکومت شیعه اثنی عشری است که سه تا برادر علی حسن و احمد بودند، که اینها بزرگترین حکومت تاریخی را تشکیل میدهند، جزء مواقعی است که عراق و مکه و مدینه کاملا زیر سلطه آل بویه می‌آیند ، احمد که برادر کوچکتر است حاکم بغداد میشود، حسن برادر دوم حاکم شیراز میشود مناطق جنوب و علی برادر بزرگ در ری حکومت میکند، این سه گانه در حقیقت باعث میشود یک عده ای از اهل دیلم هم وارد این



مناطق بشوند به تحصیل بپردازند، اینکه دیروز هم اشاره کردیم سید رضی هم حاکم مناطق حجاز میشود یک درصدی به خاطر همان نفوذ آل بویه است، حالا بعدش ببینید که از نظر تاریخی چه به روزگارش آمد و چرا سقوط کردند جای خودش رجوع کنید.

مرحله سوم؛ دوران شکوفایی:

• شیخ طوسی: این دوره را با شیخ طوسی شروع میکنیم (متوفی ۴۶۰) یک دوره بیست و پنج ساله بعد از سید مرتضی است. کتاب اصلی شیخ در این باره *عده الأصول* است که کتاب موجودی است، یکی از نکات مهم در زندگی شیخ طوسی بازگشت به خبر واحد است، یعنی بعد از دوره نفی خبر واحد شیخ طوسی دوباره احیاگر خبر واحد شد، عمده استدلال وی نیز چنین بود: فقهای ما که خبر واحد را قبول نداشتند مراد چون خبر واحد اهل سنت است و خبرهای واحدی که در اختیار شیعیان بوده و مورد عمل شیعه بوده سید مرتضی و شیخ مفید هم قبول داشتند، این بحث یکی از بحث های بسار مهم در فقه است حالا انشاءالله اگر رسیدیم به بحث خبر واحد، باید این بحث تاریخی خبر واحد را حتما پیش ببریم. خبر واحد در ابتدا تنها ابزار محدثین است و به راحتی عمل میشده بعد در دوره ای نفی شده دوباره توسط شیخ طوسی قبول شده، اما قید دارد. حالا ببینیم شیخ طوسی مطلق خبر واحد را قبول دارد یا خبر واحد معمول به را (آن که بهش عمل میشود)؟ خبر واحد مشهور بین شیعه را؟ بعد جلوتر میبینیم در دوره شهیدین خبر واحد به راحتی کلا قبول میشود قبل شهیدین، ابن ادریس که دیگه راحت خبر واحد را قبول میکند. این دوره تاریخی خبر واحد از اهمیت زیادی برخوردار است، دقت کنید ما وقتی میگوییم خبر واحد، اصطلاحا یعنی خبر واحد غیر محفوف به قرائن، خبر یا متواتر است که یقین آور است، یعنی کثرت راوی باعث یقین میشود، شما الآن بوئنوس آیرس را دیدید؟ خیر، اما میدانید هست چرا؟ چون کثرت خبر دارد، این خبر در مقابل آن واحد است یعنی هر خبری که کثرتش باعث یقین نشود. اما گاهی محفوف به قرائن است، یک خبری است که واحد است ولی حف شده،



پیچیده به قرائن شده است. معمولاً سخن ما درباره خبر واحد غیر محفوظ به قرائن است، که بحث‌هایش را در بحث خبر واحد می‌آوریم، کتاب مرحوم شیخ یعنی کتاب *عدة الأصول* و بزرگی شخصیت شیخ طوسی انقدر هست که نزدیک به صد و سی سال تمام کسانی که بعد از شیخ طوسی آمدند به عنوان مقلدین شیخ طوسی تعریف میشوند، دوره یکصد ساله بعد از شیخ طوسی دوره تقلید نامگذاری می‌شود، عمده این بحث هم از سدید الدین حمصی است که از بزرگان شیعه است که گفته فقهای که بعد از شیخ طوسی آمدند مقلدین او هستند، اما می‌خواهیم نسبت به این مسأله یک پُرانتز باز کنیم یک اعتراضی رو تحریر کنیم، این طور هم نیست ما بعد از شیخ طوسی چندین فقیه بزرگوار داریم که باز در آثارشان تأکید ویژه روی اندیشه سید مرتضی دارند، اینطور نیست که تمام جامعه شیعه بعد از شیخ طوسی یکپارچه تابعین شیخ طوسی باشند، خیر، مثلاً ابوبکر احمد بن حسین خزاعی نیشابوری که در همین دوره بعد از شیخ طوسی زندگی میکرده است کتابی به نام *المفتاح فی الاصول* دارد که بیشتر ناظر به اقوال سید مرتضی است، یا عماد الدین طبری اساساً مسائل الذریعه را نوشته الذریعه کتاب سید مرتضی است این مسائل اون رو نوشته، علی بن زید بیهقی^۱ که تلخیص مسائل الذریعه را نوشته است که میتوانیم در دوره بعد از شیخ طوسی ستاره‌ها و تک ستاره‌هایی که تابعین سید مرتضی هستند را پیدا کنیم اما به راحتی میشود گفت اندیشه شیخ طوسی احاطه کامل دارد اما به نوعی این مسأله قابل تحقیق هم هست.

گفتیم شیخ طوسی پلی میان اصول متکلمین و باور اهل حدیث درباره خبر واحد است که توضیح دادیم، نکته دوم ایجاد تحول در حجیت خبر واحد بود به گونه‌ای که سدید الدین حمصی فقیهان بعد از شیخ طوسی را «مقلدین» نامیده است.

۱- بیهق یعنی سبزوار؛ یکی «بیهقی» و یکی هم «نیشابوری» خیلی مهم هستند، به خاطر اینکه اهل سنت تلاش زیادی دارند بگویند ردّ پای شیعه تا دوره صفویه در خراسان نیست، وجود این عالمان شیعه با اسامی آن مناطق یکی از شاهدان خوب برای بحث تاریخی شیعه است



- سلار : شخصیت بعدی این دوره سلار ابن عبدالعزیز دیلمی (م ۴۶۳) کتابش التقریب فی اصول الفقه است.
- ابن براج: شخصیت بعدی قاضی ابن براج (م ۴۸۰) که کتاب مهمی از ایشان یاد نشده است.
- ابن زهره: شخصیت بعدی ابن زهره حلبی که کتاب غنیة النزوع الی علمی الأصول و الفروع، ببینید در فاصله تنها اثر باقی مانده بعد از شیخ طوسی تا دوره اصول نویسان حله میتوان از ابن زهره یاد کرد که حالا مستندی مهم برای مطالعه تاریخ اصول شیعه است برای اینکه در حقیقت یک کتابی است که به مباحث الفاظ، امر و نهی، عموم و خصوص، حجیت مفهوم مخالف، بحث های این گونه ای یاد کرده است.
- سدیدالدین حمصی : نفر بعدی سدید الدین حمصی و کتابش المصادر فی اصول الفقه است. ایشان هم از مؤیدین سید مرتضی بوده است و میانه قرن ششم می زیست.
- ابن ادريس حلی: نفر بعدی ابن ادريس حلی که صد و شصت سال بعد از مرگ مرحوم شیخ به رحمت خدا رفته (۵۹۸) کتاب عمده اش السرائر است، ایشان کار بزرگی که دارد در حقیقت دوره تقلید از مرحوم شیخ طوسی را پایان داد در این باره البته زیاده روی هایی هم بعضا کرده است. احاطه شیخ طوسی به گونه ای است که اگر ابن ادريس نبود و بعدی ها نبودند، همانطور که شافعیه پیروان شافعی اند، مالکیه پیروان مالکی، شیعه هم پیروان شیخ طوسی میشده است. بزرگی شیخ در روزگار خودش این مقدار است، ابن ادريس یک کار دیگری هم دارد که اولین کسی است که از ادله اربعه یاد کرده و عقل را وارد ادله اربعه کرده است، اما نکته مهمی که وجود دارد این است که عقل در لسان مرحوم ابن ادريس یعنی اصول عملیه می باشد، آن عقلی نیست که عبارت باشد از مستقلات عقلیه و ملازمات عقلیه که در کلمات فعلی اصولیین ماست، با مراجعه به آثار او معلوم میشود که عقل در آثار او یعنی اصول عملیه یعنی براءت، اشتغال و این جور امور است. پس مراکز علمی شیعه کجا ها بود؟ مدینه بود، قم بود، کوفه بود، بعد بواسطه شیخ مفید بغداد، اما الان داره یک مرکز بزرگ



علمی دیگر شیعه در دوره ابن ادریس تولید میشود و آن حله است، از این دوره ما چندین عالم بسیار بزرگ را از حله داریم که در عراق است، ابتدا همین ابن ادریس حلی است بعد به شخصیت بزرگ نجم الدین حلی؛ مرحوم محقق حلی میرسیم که از بزرگان شیعه و صاحب کتاب معروف شرایح الإسلام است که بعدی‌ها بسیار این کتاب را شرح زده‌اند، این را هم اشاره کنیم که مرحوم محقق حلی دایی مرحوم علامه حلی است، دوره شان همان اوایل دوره حمله مغول است، آغازگر حرکتی تحول آفرین در محافل امامی حله است، این بخش دوم مهم است، این را از چه جهت انگشت می‌گذارم که توجه کنید؟ برای اینکه این اتهامی است که بعدا اخباری‌ها بسیار به اصولیین شیعه زده‌اند، گفته‌اند شما حرف‌هایتان را از اهل سنت گرفته‌اید. یکی از موارد هم این است که شما از غزالی و صاحب اصول نویسان اهل سنت مثل ابن حاجب که گفتم روی این اسم زوم کنید، صاحب کتاب منتهی المطالب در علم اصول که گفتم به این کتاب توجه کنید، ادله فقهی را ایشان بر خلاف قبلی هاش پنج تا شماره است و گفته کتاب، سنت، اجماع، عقل و استصحاب، و استصحاب را هم وارد کرده است، خب این عقل البته دیگر آن عقلی که مرحوم ابن ادریس میگفت نبود،

نکته دیگری که در بحث مکتب حله باید بگوییم اینکه در حقیقت روی آوردن به طرق زندیه است، یعنی آرام آرام از عصر معصوم دور میشود و نیازها بیشتر میشود و این مخالفت با ظنون که در دوره ابتدایی سید مرتضی بسیار پررنگ است بعد آرام گفتیم شیخ طوسی یک جوری کم رنگش کرد در مکتب حله به کل برداشته میشود. ظنون در ابتدای دوره غیبت وقتی میگفتند عمل به ظنون میکنند شیعیان اعتراضشان به اهل سنت این بود که شما چرا عمل به ظنون میکنید، اما وقتی دور میشویم میبینیم که در مکتب خود بزرگان ما در حله کم رنگ پررنگ تری به خود میگیرد، شاگردان بزرگ مرحوم علامه حلی، محقق حلی هم بزرگترین شان علامه حلی خواهر زاده خود محقق است، ابن طاووس و صفی الدین حلی و ابن داوود است.



• علامه حلی: نفر بزرگ بعد در این دوره مرحوم علامه حلی است، حسن ابن یوسف ابن علی (م ۷۲۶)؛ کتابش تهذیب الوصول الی علم الأصول کتب دیگری هم دارد مبادی الوصول الی علم الأصول و نهایتة الأصول که کتاب های اصلی مرحوم علامه است.

از دوره مرحوم علامه به بعد نوشته های اصولی در شیعه کم شده و فقه پررنگ شده است. اصول کم رنگ شده است. از کلیاتی که در باره ایشان بگوییم دارای مهمترین تحقیقات اصولی بعد از محقق حلی است و عمده قرن هشتم و قسمتی از قرن دهم مباحث اصولی پیرامون تألیفات علامه بوده است.

در این دوره میتوانیم از مجد الدین ابوالفوارس (م ۷۵۴) یاد کنیم؛ علاء الدین حلبی، عمید الدین اعرجی (م ۷۵۴)، سید ضیاء الدین اعرجی کتابش النقول فی تهذیب الأصول، فخرالمحققین^۱ (م ۷۷۱) کتابش هم غایة السؤل فی شرح تهذیب الأصول است؛ نفر بعدی جمال الدین استرآبادی که معاصر شاه اسماعیل صفوی اول است، از این دوره آرام آرام وارد دوره صفویه میشویم که دوره در حقیقت باد به پرچم خوردن فقها و مکتب شیعه است، بعد شهید اول است که صاحب دروس است، یکی دیگر از کسانی که استاد شهید ثانی هم بوده بدر الدین کرکی است؛ اینجا میبینید یک عده از فقهای کرکی هم پیدا میکنند که بعدا هم به محقق کرکی برخورد میکنیم، اینها مربوط به منطقه جبل عامل اند، مرحوم شهید اول یک کتاب دیگر هم دارد جامع البین فی فوائد الشرحین که کتاب اصولی است و مقدمه ذکر، که ذکر شیعه یک کتابی است که مقدمه اش در حقیقت در علم اصول است. علامه بهائی (متوفی ۱۰۳۱) نفر بعدی و کتابش زبدة الأصول است، پدر علامه بهائی هم یک نقش مهمی دارد استصحاب را تا قبل از پدر شیخ بهایی از راه روایات اثبات نمیکردند، اولین کسی که تمسک کرد به روایات سه گانه زراره که سه

۱- محمد بن حسن بن یوسف متوفی ۷۷۱؛ فرزند علامه حلی است؛ ایشان آدم بزرگ است و علامه هم بسیار ایشان را دوست داشتند،

یک زندگی تلخی هم دارد



تا روایت است صحیحہ اول و دوم و سوم زرارہ در مورد استصحاب، اول کسی کہ استصحاب را از طریق ادلہ نقلی ثابت کرد پدر شیخ بہایی است، نفر بعدی مرحوم صاحب معالم است، ایشان بسیار آدم بزرگی است، پسر شہید ثانی است، یک پسر عمہ ای ہم دارد کہ صاحب مفتاح الکرامہ است کہ این دو بزرگوار با یکدیگر ہم بحث بودند ہر دو ہم از شاگردان محقق اردبیلی اند، اما کتاب معالم کتاب بسیار مهمی است، تا ہمین سال ہا ہم در حوزہ تدریس می شد. نفر بعدی مرحوم فاضل تونی (متوفی ۱۰۵۹) صاحب کتاب وافیہ است. نفر بعدی حسین بن رفیع الدین محمد الحسینی معروف بہ سلطان العلماء یک حاشیہ بسیار معروف بر معالم دارد. بعدی مرحوم آقا حسین خوانساری کہ پسری ہم دارد بہ نام آقا جمال خوانساری مرحوم شہید صدر میگوید آقا حسین خوانساری کرد صاحب کتاب مشارق الشموس اول کسی است کہ مباحث فلسفی را وارد علم اصول، این آقا حسین خوانساری بسیار ہم بزرگ است، فیلسوف بزرگی ہم ہست دو حاشیہ بسیار معتبری ہم بر مباحث فلسفی دارد کہ کتابش ہم نوشته اند مشارق الشموس فی شرح الدروس (دروس از شہید اول)؛ بعدی شیخ محمد شیروانی (متوفی ۱۰۹۹) صاحب کتاب شرح المطالع است.

مرحلہ چہارم: فترت

- اخباری گری: از این دورہ بہ بعد یک دورہ ای شروع میشود بہ نام دورہ «فترت»، دورہ ای است کہ بنا بہ تفکر اخباری گری در جامعہ اسلامی شکل میگیرد؛ آقا حسین خوانساری را کہ اندیشہ های فلسفی را وارد اصول کرد یعنی اندیشہ عقل گرایانہ تا اینجا میرود کہ بسیاری از مباحث فلسفی وارد علم اصول میشود بہ ناگاہ یک جریان در مقابل پیدا میشود و جریان مقابل اندیشہ اخباری گری است.



➤ ویژگی های اخباری‌گری: خصوصیات اصلی اندیشه اخباری‌گری دوتاست یکی این که شیوه های اصولی را نفی میکردند، اینکه شما به دنبال روش های اصولی باشید و مباحث اصولی را مطرح نکنید قبول نداشتند و میگفتند احکام یک چیز و آن هم روایات است، تا جایی که حتی ظواهر کتاب را هم از حجیت انداختند گفتند نمیشود به آن استناد کرد، دوم نفی تقلید و اجتهاد بود.

تاریخ اخباری‌گری اگر رجوع کنیم در یک کتابی است به نام النقض که در اندیشه اخباری‌گری جایگاه بسیار خاصی پیدا کرده که النقض البته خودش اندیشه اخباری ندارد اما بخواهیم تاریخش را بررسی کنیم باید این کتاب را بررسی کنیم، النقض از کسی به نام عبدالجلیل رازی (متوفی ۵۶۰) است که یک کتاب کلامی است اما آنجا مباحثی پیرامون اینها دارد، در قرن ششم در آثار رضی ابن طاووس (متوفی ۶۶۴) میبینید این اصطلاحات و الفاظ بعضا وجود دارد در قرن دوازده کسی به نام محمد امین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳) که شاگرد ملا محمد استرآبادی است قیام علمی میکند و اندیشه اخباری‌گری را رواج میدهد، کتاب اصلی ایشان الفوائد المدنیة است که اوایل خودش هم از اصولیین بوده اما بعد به توصیه استادش اخباری میشود. استرآبادی نخستین شخص در تدوین اندیشه اخباری‌گری است، یک نکته دیگر اینجا باید اشاره کنیم که بعد از استرآبادی اندیشه ی اخباریون تعدیل شده، یعنی ما میبینیم در مقدمه حدائق یکی از اخباری ها که شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق الناظره، شیخ یوسف که در حقیقت آخرین اخباری ها هم هست به نوعی اندیشه اخباری‌گری را تعدیل کرده و در حقیقت آراء اصولی را نزدیک شده، یا مثلا محمد ابن علی بحرانی یکی دیگر از بزرگان اخباری ها است یک کتابی دارد به نام نخبة الأصول، اینها نسل بعد ملا امین استرآبادی یک مقداری تعدیل شده هستند، نظر استرآبادی در فوائد المدنیة آمده است. ظواهر را از حجیت به دور میدانسته و کربلا هم مرکز اندیشه های اخباری



بوده است. در قرن دوازده وحید بهبهانی به مبارزه با اندیشه اخباری‌گری می‌پردازد، اخباری‌ها یک جایگاه ویژه‌ای در گذشته داشتند، بخصوص اگر کسی بخواهد نوشته‌های شیخ انصاری را بخواند باید نسبت به اندیشه اخباری هم مطلع باشد، حالا کتاب مناهج الوصول که از متون اصلی ما هم هست که با اون کار میکنیم.

